



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۰/۰۵/۲۸

رفعت حسینی

تضاد در اندیشدن، در افغانستان

در خاکستان افغانستان شیوه ها و دریچه های تفکر در پیرامون واقعیت هاییکه در دنیای متمدن، بر مبنای معاییر دانش، از ارزش های مدنی پذیرفته شده اند، در تقابل هستند و ناسازگاری. از روزگاران پیشین تا ۱۳۹۹ خورشیدی.

برای خردمند این موضوع برای سنجش {با معاییر عقلی} وجود دارد:

گاهیکه زمامداران افغانستان در ماه جوزای ۱۳۹۹ خ طالبان بیدادگر (قاتلین بیگناهان) را از زندان آزاد می نمایند، چی تفاوتی دارد با اینکه شاعری در مدح و ستایش یک خون آشام و بیدادگر در زیست اجتماعی، شعر بیافریند و بخشش و متاع مادی و مقام اجتماعی دریافت بدارد؟

درین نگاشته تنها چند مطلب گزیده ازین سان پیچیدگیها و ناهماهنگی های و تضاد های منفجر کننده در زیست دیرینسال در خاکستان افغانستان را، اشاره کنان، میگذریم:

در پیرامون شاعر و سخنوری و دولتمداری:

شعر در هر زمانی و مکانی هنری اجتماعیست که با کلمه و نگارش سروکار دارد و برای فرهنگ و مدنیت برتر برای بشر نگاشته می شود و بایست در مسیر انسانی زیستن راه بسپرد.

مگر در جغرافیای لسان پارسی بنگرید:

عنصری بلخی ملک الشعرا دربار سلطان محمود غزنوی بود و رذالت ها و اوباشی های زورمندان را در شعر ستایش می نمود. در مدح محمود جنایت پیشهء بت شکن هندوها و بچه باز، هنر شعر پارسی را چنین جنایت کارانه بکار میبرد تا مثنوی پیسه در کچکول گدایی گری خویش بیندازد:

نگر به لاله و طبع بهار رنگ پذیر
یکی برنگ عقیق و دگر ببوی عبیر

نگارهای بهاری چو شعر های بدیع
یکی است پر ز موشح دگر پر از تشجیر

ز چیزها بدو چیزست رنگ و بوی بهار
یکی بباد صبا و دگر با بر مطیر

ز کارها بدو کارست قدر و مفخر من
یکی ز طالع سعد و دگر ز بخت امیر

عجب سزای دو چیزست نام و صورت او
یکی سزای مدیح و دگر سزای سریر

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

جوان و پیر دو چیزست بخت و خاطر او
یکی بقوت برنا دگر بدانش پیر

بجود و لطف ببرد او لطافت و بسپرد
یکی بباد صبا و دگر بچرخ اثر

ز روشنی و درستی که رای و صورت اوست
یکی ز دین صفت است و دگر ز حق تأثیر

بمدحش اندر شاعر شود قضا و قدر
یکی بگوید شعر و دگر کند تحریر

به نیکخواه و بداندیش مهر و کینش را
یکی بسعد بشیر و دگر بنحس نذیر

کریم را زو تیمار و خدمتش فرحست
یکی ز دست تهی و دگر ز عیش عشیر

ز روشنایی و دانش دو مایه شد بدو چیز
یکی بشمس مضمیء و دگر ببدر منیر

همیشه بوده و خواهد بدن تن و کف او
یکی بفخر مشار و دگر بجود مشیر

دعا کنند مر او را به نیکی اسب و قلم
یکی بوقت صهیل و دگر بوقت صریر

بمدحش اندر گویی مرکبست دو چیز
یکی زبان فرزدق دگر بیان جریر

چو وهم و عقل مکین است تیغ و نیزه او
یکی میان دماغ و دگر میان ضمیر

دو گفت سائل او را دو پاسخست بدیع
یکی همه خردست و دگر همه تو فیر

بدین جهان دو دلیلت مهر و کینه او
یکی دلیل بهشت و دگر دلیل سعیر

دو مسکنست عجم را سرای و مجلس را
یکی بجای خورنق دگر بجای سدیر

دو عادتست مر او را بگاہ بخشش و خشم
یکی ازو همه تعجیل و دیگری تأخیر

دو پیشه متضادست کار مرکب او
یکی دمیدن شیر و دگر تک نخجیر

دو گوش زاير او نشود مگر دو خطاب
یکی که : جامه ببوش و دگر که : زر بر گیر

گر ابر و دریا بکره بچود او نگرند
یکی نماید عجز و دگر خورد تشویر

همی روند ز پیکار او هزیمتیان
یکی ز تن بعزا و دگر ز جان بنفیر

ز گنج خویش برون کرد جامه و دینار
یکی نصیب غریب و دگر نصیب فقیر

ز طمع خدمت او شد رونده تیغ و قلم
یکی بدست مبارز دگر بدست دبیر

بگیتی اندر تدبیر و نام او دو درست
یکی در خردست و دگر در تقدیر

خداپرا دو جهان است فعلی و عقلی
یکی بمایه قلیل و دگر بمایه کثیر

جهان فعلی دنیا جهان عقلی شاه
یکی جهان صغیر و دگر جهان کبیر

زمان زمان بخداوندی جهان شب و روز
یکی بگوید نامش دگر کند تکبیر

چو تیر تا دو بود راست گشتن شب و روز
یکی بوقت بهار و دگر در اول تیر

مباد جز بدو ناله دل ولی و عدوش
یکی بناله زار و دگر بناله زیر

و فراوان شاعران دیگر چون عنصری در خلال سالها جنایات ادبی نمودند و حزب خلق را نیز قهرمان خواندند.

الف:

جلال الدین بلخی، سعدی، سنایی، جامی، ناصر خسرو، عطار و و و و، در برابر بانوان شعرهایی نابخردانه و بیگانه با معرفت و عقل و مروت، سخنانی چون زهر کشنده، بخورد مردم خویش داده اند و در زمینه های پیکار با ستمگری حکمفرمایان، مروت نمودن در کردارهای جمعی، پرورش و آموزش کودکان و بانوان، دادخواهی و مساوات و آزادی و مبارزه نمودن و تسلیم ناپذیری چیزی بدربخوری بوجود نیاورده اند.

سبب آنست که:

در رگ و پی تفکر و تخیل و خواسته های آنان «شعله های خاکستر ساز خرافات» در جنبش و تکاپوست. درین زمینه من مقاله های بسیاری منتشر نموده ام و برخی در برگه فیسبوکم نیز هستند. اگر خواسته باشید بمن بنویسد تا به شما هم گسیل دارم.

ب:

منوچهری و قانی و ده ها، و ده ها سخنور دیگر برای ستمگران و خونخوران و دولتمردان و زرداران، شعرها و سرود های فراوان و فراوان و خیلی خیلی فراوان ایجاد نموده اند.

کدام حرف این گونه شعرهای یلوه و گم گشته در خرافات و آغشته به ابله‌ی، معنای شعر و هنر اجتماعی را تبارز میدهد؟

مگر در هیچ متن ادبی و یا کتاب تاریخ ادبیات پارسی، گپ برحق و بنابر ان تند و ناخوشایند، در برابر این چنین شعرها و قصاید مبتذل و خرافی و یا در برابر منوچهری، عنصری و قانی و و و (شاعران مداح) با ذره بین قوی هم پیدا کرده نمیتوانید.

در دهه های سی تا پنجاه و پس از سلطنت مطلقه حزب خلق شعر مدحی به راحتی زندگی می کند.

ناراحت کننده ترین بخش آنست که به اینگونه شاعران، این اوباشان و اراذل ادبی، القاب خارا بین نیز چسپانده اند همانند:

ابوالمعانی، شیخ، مولانا، مولوی، لسان الغیب، ملک الشعراء، استاد، استاد استادان زمانه، استاد سخن.

خلیل الله خلیلی را که کتاب «عیاری از خراسان» را در بزرگداشت از بچه سقو نگاشت، لقب استاد داده اند. همین خلیلی، در شعری برای یک قاتل مردم افغانستان، رییس جمهور پاکستان ضیا الحق، باو استغاثه مینماید که به افغانستان حمله نماید.

یک پرچمی شناخته شده، در یک بیانیه سیاسی، خلیلی را میهن پرست معرفی میکند و فریاد (انقلاب ثوری!!!!) میزند و چیغس میکند که عشق افغانستان در خون خلیلی جاری بوده است.

اسدالله علم، وزیر دربار آخرین شاه ایران، رضاشاه، در کتاب خاطراتش مینویسد که خلیلی در دهه پنجاه که سفیر افغانستان در عراق بود، به سفیر آنوقت ایران در بغداد گفته بود که زمینه ملاقات وی را با وزیر خارجه ایران مهیا سازد.

و نیز خلیلی خواهش نموده بود که شاه ایران دستور تهاجم به افغانستان را بدهد زیرا باشندگان افغانستان بآن نیاز دارند و از ان استقبال خواهند نمود.

و اکنون برخی از تاجیک تباران پرچمی و یگان تا تاجیک مجاهد یاعادی، تنها بسبب قومیت، از جنایات خلیل الله خلیلی چشم میپوشند و اشعار بیخی «ارجل» ویرا شهکار در هنر شعر میدانند و با قلقله و ریشخند خلیلی را (استاد!!!!) فرهنگ!!!! تصور مینمایند.

یک پنجشیری که میتواند (شعرسازی) کند و نامش حیدری وجودی میباشد، در ستایش و وصف حیثیت یک لندهور پنجشیری، فهیم قسیم، برای گویا «مقاومت!» او، یک قصیده گونه، رقم زده بود.

بنیاد احمدشاه مسعود بهمدستی شورای دزدان (معروف به شورای نظار) به حیدری لقب خرافاتی «نجم العرفا» را سرش نمود.

چنین است «پوده گی فرهنگ» برخورد با قشر شاعر، در تاریخ نگونسار شعر و ادبیات خاکستان افغانستان.

شعر گذشته، تا ایجاد نهضت شعر پارسی به وسیله علی اسفندیاری، نیمایوشیخ، برای من، با سرفرازی و هویدا میگویم، هیچگاهی و هیچگاهی، شایسته برای مباحثات نبوده است.

پس از نهضت ادبی نیمای، شعر دینی و شعر مداحی دیگر اشعار پسندیده نیستند، مگر این نهضت تابوتی برای اشعار مذهبی و ستایشی نبود.

ایوای و ایوای بر خلق بینوای افغانستان که چنین شاعران بی سواد در درازای گذشت زمان داشت و تا هنوز دارد. در انگلیسی. جرمنی، هسپانوی اشعار مداحی یا در رثای یک مرده نیست.

در پارسی از شعر عربی اوزان عروضی و اشعار برای مدح و رثا و ضبط تواریخ تولد و مرگ تقلید شده است.

پایان